

سیاست خارجی ایران و نظام بین الملل کنونی

بخش نخست

سید مهدی حسینی اسفندیواجانی*

سراسر این مقاله نیز حضور دیدگاههای نواقع گرایانه بیش از دیگر مکاتبه دیده می شود. در آغاز لازم است که شناخت همه جانبه ای از نظام بین الملل کنونی و ساختارهای آن به دست آوریم.

تعریف و شناخت نظام بین الملل:

هنگامی که از نظام بین الملل سخن می رود بدین معنا است که با یک رهیافت سیستمی و کلان به تحولات سیاست بین الملل نگریسته می شود. از این رو این نوشتار دیدگاههای پاره ای از پژوهشگران روابط بین الملل و متفکران امروز همچون پسانوگرایان را که یکسره چیزی بنام نظام بین الملل را با ویژگیهای مورد نظر نواقعگرایان نمی پذیرند در بر نمی گیرد. از نگاه دیگر پژوهشگران از جمله جامعه شناسان تاریخی نیز نظام بین الملل دارای تعریفی یکسره جدا از باورهای نواقعگرایان است و دوران گذشته را نیز در بر می گیرد. بر سرهم تلاشهای مربوط به نظریه پردازی در سیاست خارجی را می توان از دیدگاه روش شناسی با سه رهیافت طبقه بندی کرد:

استن این عالم ای جان غفلت است
هوشیاری این جهان را آفت است
هوشیاری ز آن جهان است و جو آن
غالب آید پست گردد این جهان
(مولوی)

پیشگفتار

همانگونه که نظام بین الملل فرصتها و خطرهایی برای کشورها فراهم می آورد و آنها را به درپیش گرفتن سیاستها، انجام دادن کارها و پیش بینی هایی ناچار می کند، دگرگونی ساختار آن نیز بر سیاستگذاران کشورهای اثر گذار است. پژوهشگران در زمینه چگونگی نظام بین الملل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هم رأی نیستند. هدف این نوشتار آن است که نظرات گوناگون درباره نوع نظام بین الملل کنونی را بررسی و جایگاه ایران را در آن روشن کند. رویکرد این مقاله تحریک است و در آن کمتر به موارد ویژه پرداخته شده است. با توجه به تأکید مکتب نواقع گرایی یا واقع گرایی ساختاری بر نظام بین الملل در

خود را به محیط می‌دهد. چنانچه دریافتی هر نظام بسیار بیش از توان و ظرفیت و یا متضاد با کیفیات ذاتی آن باشد، نظام ثبات خود را از دست خواهد داد. از این رو آن دسته از دریافتیها که از نظر کمی و کیفی با نظام تفاوت چشمگیری ندارند می‌توانند بی‌آنکه ثبات نظام را بطور کیفی برهم زنند وارد آن شوند. برعکس، نظامهای بی‌ثبات دریافتیهای متعارض بسیار کوچک را نیز تاب نمی‌آورند. نظام بی‌ثبات به آسانی تعادل خود را از دست می‌دهد اما لزوماً هر عدم تعادلی به معنای بی‌ثباتی نیست.^۶

پاره‌ای از پژوهشگران نظام بین‌الملل را از جهات گوناگون چنین تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱- ساخت و چگونگی توزیع قدرت: توزیع قدرت ممکن است در زمانهای گوناگون دارای اشکال گوناگون باشد و برای نمونه قدرت ممکن است در دست يك یا دو یا چند کشور بزرگ متمرکز باشد که بسته به هر مورد نظام امپراتوری، دو قطبی و چند قطبی یا توازن قوا نامیده می‌شود.

۲- گستره جغرافیایی: در گذشته نظامهای بین‌المللی با گستره جغرافیایی کم وجود داشته است ولی برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم نظام بین‌المللی جهان گستر شد. ۳- ماهیت و چگونگی رابطه بین اجزاء: ارتباط بین اجزاء یا واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل در بیشتر موارد ترکیبی از همکاری و تضاد است.

۴- درجه همگنی و ناهمگنی: میزان همگنی و ناهمگنی در هر دوره بسته به میزان شباهت و نزدیکی ساخت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای بزرگتر نظام بین‌الملل بوده است. ناهمگنی، به تضاد در اهداف و بی‌ثباتی می‌انجامد.^۷

از نظر «استانلی هافمن» رژیم حقوقی حاکم بر روابط دولتها نیز یکی از معیارهای تشخیص نظامهای بین‌المللی از یکدیگر است.^۸ به باور او يك نظام بین‌الملل الگویی است از روابط میان واحدهای اصلی سیاست جهانی که گستره اهداف این واحدها و اقدامات آنها و ابزار آنها برای رسیدن به این اهداف و اجرای وظایف، ویژگی آن است. ساختار جهان، ماهیت نیروهایی که در داخل یا میان واحدهای بزرگتر عمل می‌کنند و همچنین تواناییها، الگوی قدرت و فرهنگ سیاسی این واحدها تا اندازه زیادی تعیین کننده این الگو

۱- دریافت کلان نظام ۲- دریافت خرده نظام ۳- دریافت پیوند دو سطح کلان و خرد. ۱ در گفتمان مربوط به نظام بین‌الملل همواره دریافت نخست یعنی دریافت کلان نظام مورد نظر است:

پیش از هر چیز بایسته است تعریفی از سیستم یا نظام به دست داده شود. هر چند تعاریف پراکنده و زیادی از این اصطلاح شده است ولی این تعاریف دارای وجوه مشترکی نیز هستند. از نظر پاره‌ای پژوهشگران، نظام یا سیستم، مجموعه‌ای از واحدها یا بازیگران متعامل است که از پیرامون خود جدا هستند.^۲ از نظر «آنتول رابوپورت» نظام مجموعه‌ای است که به سبب روابط متقابل، آحاد تشکیل دهنده آن به صورت يك کل عمل می‌کند.^۳ هالستی می‌نویسد هر گروه از واحدهای سیاسی مستقل یعنی قبایل، دولت-شهرها، دولتها یا امپراتوریا را که با تداوم چشمگیر و هماهنگ باروندهای منظمی کنش متقابل دارند- می‌توان به عنوان نظام بین‌الملل تعریف کرد.^۴ کوتاه سخن آنکه يك سیستم یا نظام، گروهی از واحدها، اهداف یا اجزایی است که به یاری گونه‌ای تعامل منظم با هم متحد شده‌اند. از آنجا که این واحدها با هم تعامل دارند دگرگونی در يك واحد سبب دگرگونی در دیگر واحدها می‌شود. نظامها به همراه اجزاء تعامل کننده خود گرایش به این دارند که به گونه‌ای منظم از خود واکنش نشان دهند. پس برای کنشهای آنها الگوهای هست. مرزها، يك نظام را از نظام دیگر جدا می‌سازد اما می‌توان با آن سوی مرزها نیز تبادل داشت. يك نظام ممکن است فروپاشد بدین معنا که دگرگونیها آن چنان اهمیت می‌یابند که در واقع يك نظام نو پدیدار می‌شود. در دهه ۱۹۵۰ انقلاب رفتاری در علوم اجتماعی و پذیرش روبه رشد واقع‌گرایی سیاسی در روابط بین‌الملل سبب شد که پژوهشگران، سیاست بین‌الملل را به شکل يك نظام، مفهوم‌سازی کنند.^۵

در این راستا، شناخت مفاهیم دیگر مربوط به هر نظام مانند ورودی، خروجی، باز خورد، تعامل یا کنش متقابل واحدها، وابستگی و محیط داخلی و خارجی الزامی است. نظامها دارای گونه‌های زیادی هستند و می‌توانند به طبیعی، مکانیکی و اجتماعی، کوچک، میانه و بزرگ، باثبات و بی‌ثبات، متعادل و نامتعادل و... تقسیم شوند. هر نظام از محیط خود چیزی را دریافت می‌کند و حاصل عملکرد

الگوهای «مورتون کاپلان» بیش از دیگران توجه شد. او شش نظام فرضی را در سطح بین الملل که دو نظام نخست آن دارای برابری تاریخی بوده است این چنین به تصویر می کشد: ۱- نظام موازنه قدرت ۲- نظام دو قطبی سیال ۳- نظام دو قطبی سخت ۴- نظام عالمگیر ۵- نظام سلسله مراتبی ۶- نظام با حق و تو.

کاپلان برای توصیف و بررسی این نظامها نیز پنج متغیر به عنوان معیار برگزیده است. به نظر او این مجموعه به هیچ رو دربرگیرنده همه الگوهای محتمل در نظام بین الملل واقعی و همچنین بازگو کننده تحولات دوران باستان و سده های میانه نیست.^{۱۳} افزون بر این، الگوهای کاپلان با انتقاد پژوهشگران روابط بین الملل با نگرش سنتی همچون «هدلی بول» و با نگرش سیستمی مانند «کنت والتز» و به رو شده است. «بول» به رفتار گرایان و به الگوسازی کاپلان و بویژه آفات آن ایراد می گیرد. به نظر او اگر کاپلان موفقیت هایی هم داشته است به این سبب بوده که از رفتارگرایی فراتر رفته و از سنت گرایی بهره جسته و این الگوها را با کمک متون سنتی روابط بین الملل به دست آورده است.^{۱۴} از نظر «والتز» این انتقاد به کاپلان وارد است که توانسته نیازهای یک نگرش سیستمی را بر آورده سازد و آن را به سطح یک نظریه سیستمی گسترش دهد، دولت شهرهای سده ۱۴م و ۱۵م ایتالیا با قواعد کاپلان سازگاری ندارد و نظامهای بین المللی با پیرامون خود می آمیزند. او متغیر وابسته را به متغیر مستقل تبدیل می کند و نیز با وجود این که ادعای پیروی از نظریه عمومی سیستمها را دارد به تقلیل گرایی روی می آورد.^{۱۵} بنابراین پاره ای از نظریه هایی که ادعای سیستمی بودن دارند ممکن است از نظر «والتز» تقلیل گرا باشند. الگوهای کاپلان با وجود اشکالاتی که دارند می توانند هم از جهت آموزشی و هم از جهت آسان کردن قیاس با جهان کنونی و دیگر دیدگاهها سودمند باشند. در این میان الگوی نخست یعنی موازنه قوا بیش از دیگر الگوهای کاپلان مورد توجه قرار گرفته است.

البته اینها تنها الگوهای نیستند که کاپلان به دست می دهد. او چند الگوی دیگر را نیز که در زمره انواع نظامهای دو قطبی سیال و نظام با حق و توی هر واحد است پیشنهاد می کند مانند نظام دو قطبی بسیار سیال، نظام تنش زدایی، نظام بلوکی بی ثبات و نظام گسترش ناقص

است.^{۱۶} «ریمون آرون» نظام بین الملل را جمعی از واحدهای سیاسی می داند که با یکدیگر روابط منظم دارند و برای هر یک از آنها این خطر هست که درگیر جنگ همگانی شوند. آرون قدرتهای بزرگ در ساختار نظام بین الملل را دارای نقش و جایگاه ویژه ای می داند و بر این باور است که در هر دوره ای بازیگران اصلی بیش از آنکه از نظام اثر پذیرند در تعیین آن نقش داشته اند و اگر در رژیم داخلی یکی از بازیگران اصلی دگرگونی رخ دهد الگو و گاه جریان روابط بین الملل نیز بر اساس آن دگرگون می شود.^{۱۷} اما پاره ای پژوهشگران نظام بین الملل را دارای دو معنای عینی و انتزاعی می دانند. در معنای عینی، نظام بین الملل مجموعه ای از دولتها یا بازیگران بین المللی است که به گونه ای منظم در تعامل با یکدیگرند و از این نظر بر یکدیگر اثر می گذارند و به هم واکنش نشان می دهند. اما نظام بین الملل در معنای انتزاعی مناسبات و فرآیندهایی است که میان مجموعه ای از بازیگران ایجاد شده و نیز الگوهایی که درون آنها وجود دارد و تنها مجموعه ای از خود بازیگران نیست. بر این اساس روابط بین الملل بررسی «اندرکنش» [تعامل] بازیگران پهنه بین المللی است و سیاست خارجی نیز بررسی کنش این بازیگران است.^{۱۸}

ویژگیها، گونه ها و الگوهای

نظامهای بین المللی:

پاره ای از پژوهشگران رشته روابط بین الملل از رهیافت سیستمی برای تحلیل سیاست بین الملل بهره گرفته اند. از نظر «والتز» که به پدر نو واقع گرایی یا واقع گرایی ساختاری شهرت دارد نظریه های سیاست بین الملل را می توان به شیوه های گوناگونی تقسیم بندی کرد. شیوه ای که خود والتز برای تقسیم بندی این نظریه ها می پسندد جدا کردن آنها به دو گروه نظریه های «تقلیل گرا» (Reductionist) و «سیستمی» است. از نظر او آن گروه از نظریه های سیاست بین الملل که بر عوامل فردی و ملی تمرکز دارند «تقلیل گرا» و نظریه هایی که روی عوامل بین المللی متمرکز می شوند «سیستمی» هستند.^{۱۹} پاره ای نیز برای علمی کردن رشته روابط بین الملل کوشیدند تا با کاربرد نظریه سیستمها برای نظامهای بین المللی الگوهای راترسیم کنند. در این میان به

جنگ افزاری.^{۱۶}

چندین الگوی دیگر برای نظام بین الملل از سوی نظریه پردازان روابط بین الملل پیشنهاد شده است که پاره‌ای تنها جنبه آموزشی دارد و به پاره‌ای دیگر با نگاه تاریخی و یا جامعه‌شناختی و به برخی نیز با نگاه سیستمی و یا علمی نگر بسته شده است. به پاره‌ای از الگوها نیز تنها با توجه به یکی از عوامل سازنده نظام بین الملل توجه شده است برای نمونه تنها از دید شمار بازیگران و یا تعادل و ثبات نظام.

ویژگیهای نظام بین الملل:

سه مکتب اصلی روابط بین الملل یعنی واقع‌گرایی، لیبرالیسم و مارکسیسم دیدگاه‌های خود را درباره ویژگیهای نظام بین الملل این چنین بیان کرده‌اند:

الف- واقع‌گرایی: همه واقع‌گرایان، نظام بین الملل را آنارشیک (هرج و مرج گونه) می‌دانند. یعنی دولت‌ها دارای حاکمیت‌اند و هیچ مرجع صلاحیتداری فراتر از دولت‌ها وجود ندارد. این ساختار هرج و مرج گونه اقدامات و کنشهای تصمیم‌گیران را محدود می‌سازد و در توزیع تواناییها میان بازیگران زیاد اثر می‌گذارد. واقع‌گرایان در زمینه درجه استقلال دولت‌ها با هم اختلاف دارند. واقع‌گرایان سنتی می‌گویند که دولت‌ها نظام بین الملل را شکل می‌دهند و نواقع گرایان بر این باورند که ساختار نظام، بازیگران را محدود می‌کند. ولی هر دو معتقدند که به سبب وجود آنارشی هر دولتی در نظام بین الملل باید در پی منافع خود باشد. واقع‌گرایان به قطبیت نظام بین الملل و قدرت به‌عنوان یک مفهوم اساسی توجه ویژه‌ای نشان داده‌اند.^{۱۷}

هرچند واقع‌گرایان تداوم نظام را ارج می‌نهند اما از دید آنها سه عامل سبب دگرگونی در نظام بین الملل می‌شود:

۱- تغییر بازیگران و توزیع قدرت: بیشتر، جنگ‌ها عامل آن بوده‌اند.

۲- تغییر هنجارهای نظام: البته هر تغییر هنجاری، نظام را متحول نمی‌سازد. برای نمونه ظهور تکنولوژی هسته‌ای تغییر در قواعد را سبب شد و پافشاری بر جلوگیری از کاربرد سلاحهای هسته‌ای در عصر دو قطبی از سوی ابرقدرتها یک هنجار شد و ابرقدرتها برای ستیز با یکدیگر به تکنولوژی نظامی متعارف روی آوردند.

۳- دگرگونیهای بیرون از نظام: پیشرفت در تکنولوژی

همچون ابزار دریانوردی در اقیانوسها، هواپیماهای اقیانوس‌پیما و ماهواره‌ها و موشکهای اکتشافی در فضای بالای جو نه تنها مرزهای جغرافیایی را گسترش بخشیده بلکه مرزهای نظام سیاسی بین المللی را نیز دگرگون کرده است. نظام اروپایی پیش از جنگ جهانی دوم به یک نظام بین المللی تبدیل شده است و به همراه این دگرگونی شمار بازیگران دولتی افزایش چشمگیری داشته است که نه تنها بازتاب منافع سیاسی زیادی است بلکه سنتهای فرهنگی گوناگون را نیز دربرمی‌گیرد.^{۱۸}

ب- لیبرالیسم: از نظر لیبرالها اهمیت نظام بین الملل به اندازه اهمیتی نیست که برای واقع‌گرایان دارد. ولی در میان آنها سه برداشت گوناگون از نظام بین الملل هست:

● برداشت نخست نظام بین الملل را نه همچون یک ساختار بلکه آن را فرآیند یا پویایی می‌داند که طرفهای گوناگون در آن با هم تعامل دارند و بازیگران گوناگون این تعامل را یاد می‌گیرند. در این فرآیند نه تنها دولت‌ها بلکه نهادهای سیاسی بین المللی مانند سازمان ملل و سازمانهای غیر دولتی مانند نهادهای حقوق بشر و حتی بازیگران نیمه دولتی مانند پارلمانها هم در زمره بازیگران هستند. نظام بین الملل را گروهی از بازیگران با منافع ملی گوناگون می‌سازد و منافع امنیتی نیز برای لیبرالها اهمیت خود را دارد. نظام بین الملل، نظامی با وابستگی میان کشورها است که بازیگران نسبت به اقدامات یکدیگر دارای حساسیت و آسیب‌پذیری هستند و از کاربرد زور پرهیز می‌کنند.^{۱۹}

● برداشت لیبرالی دیگر از نظام بین الملل برگرفته از سنت انگلیسی جامعه بین الملل است. از نظر «هدلی بول و اتسن» معماران اصلی این سنت، هرچند نظام بین الملل گروهی از اجتماعات سیاسی مستقل را دربرمی‌گیرد اما جامعه بین الملل چیزی بیش از این است. در یک جامعه بین الملل، بازیگران زیادی با یکدیگر پیوند می‌یابند. آنها به نهادها و قواعد مشترک رضایت می‌دهند و منافع مشترک را نیز به رسمیت می‌شناسند. بازیگران در جامعه بین الملل دارای یک هویت مشترک هستند که گونه‌ای حس «ما بودن» را ایجاد می‌کند و بدون این هویت جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد. این برداشت دارای پیامدهای هنجاری است. لیبرالها نظام بین الملل را بهینه و فرآیندی برای تعاملات

مثبت می‌دانند.

بین‌الملل می‌دانند که هر بخش و اندرکنشی را محدود می‌سازد. نظریه مارکسیستی نظام جهانی که «ایمانوئل والرشتاین» آن را مطرح ساخته است ساختار نظام را سرمایه‌داری می‌داند که فراتر از مرزهای جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی است. کشورها نیز در این دیدگاه به مرکز، پیرامون و شبه پیرامون تقسیم می‌شوند. سرمایه‌داری نیز با چرخه‌های رشد و توسعه همان گونه که در دوران استعمار و امپریالیسم رخ داد و رواج دارد. دگرگونی در حوزه خود نظام سرمایه‌داری نیز امکان‌پذیر است. والرشتاین با وجود اینکه در این زمینه یکسره بدبین است ولی آن را بسیار کند می‌داند.^{۲۱}

پیشینه نظام بین‌الملل:

تاریخ سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که از زمان صلح وستفالی و تشکیل دولت مدرن در سال ۱۶۴۸ دولتها تلاش کرده‌اند با کنار زدن یکدیگر امپراتوری‌هایی را برپا کنند. هرچند همین دولتها برای نگهداری نظام سیاسی بین‌المللی نیز با یکدیگر تعامل داشته‌اند. جنگ و تشکیل امپراتوریا دو عامل بزرگ خطر برای نظام بین‌الملل شناخته شده بود. پاره‌ای پژوهشگران، نظام بین‌الملل را از زمان تشکیل دولت مدرن تا کنون به سه دوره تاریخی تقسیم می‌کنند:

۱- نظام کلاسیک (۱۸۱۵-۱۶۴۸): این دوره از صلح وستفالی تا انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون و تشکیل کنگره وین ادامه داشت و پاره‌ای از ویژگیهای آن چنین بود: الف- بازیگران اصلی اروپایی هستند و قدرتهای بزرگ مانند فرانسه، روسیه، اتریش و انگلستان بر نظام بین‌الملل نظارت دارند. اسپانیا، سوئد، هلند، عثمانی و پروس نیز خواستار داشتن جایگاه قدرت بزرگ بودند.

ب- قدرتهای بزرگ به یکدیگر حمله نمی‌کردند بلکه بیشتر می‌کوشیدند که بر دولتهای کوچکتر سیطره یابند و برای منافع سرزمینی بیرون از اروپا رقابت کنند و در يك ترس همیشگی از یکدیگر بسر می‌بردند.

پ- ساختار داخلی بیشتر دولتها در نظام، دست تصمیم‌گیران را برای برخورد با مسائل بین‌المللی باز می‌گذاشت. سیاست خارجی سیال بود زیرا عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی و تصمیم‌گیران اندک و کم توان بودند.

● برداشت سوم از آن نهادگرایان نولیبرال است که نظام بین‌الملل را بی‌در و بی‌بکر و دولتها را در پی منافع خود می‌دانند. اما برعکس واقع‌گرایان، آنها اثر تعامل میان بازیگران را مثبت می‌شمارند. نهادهایی که در اثر منافع هر بازیگر پدید آمده است سبب تعدیل رفتار دولتها می‌شود زیرا دولتها درک می‌کنند که در آینده با دیگر بازیگران نیز تعاملاتی خواهند داشت.^{۲۰}

تمام لیبرالها به دگرگونی در نظام بین‌الملل باور دارند و از آن استقبال می‌کنند و سرچشمه آن را از دو چیز می‌دانند:

۱- تحولات بیرونی تکنولوژیک یعنی پیشرفتی که جدا یا بیرون از کنترل بازیگران در نظام رخ می‌دهد: برای نمونه دگرگونی در ارتباطات و ترابری به افزایش سطح وابستگی میان دولتها، در داخل نظام بین‌الملل می‌انجامد.

۲- گرایش بازیگران گوناگون برای ورود به روابط تازه به سبب توانایی دولتها برای یادگیری رفتارهای تازه.

پ- مارکسیزم: توجه اساسی مارکسیستها به قشربندی یا طبقه‌بندی در نظام بین‌الملل است. سه مفهوم اساسی که مارکسیستها اغلب در تقسیم‌بندی ساختار بین‌الملل به کار می‌برند قطبیت، درجه تجانس و طبقه‌بندی است. طبقه‌بندی، به دسترسی نابرابر دولتهای گوناگون به منابع گفته می‌شود. بر این اساس نظام بین‌الملل با توجه به منابع حیاتی که دولتها در اختیار دارند مانند نفت و توان نظامی یا قدرت اقتصادی طبقه‌بندی می‌شود. به نظر مارکسیستها دسترسی به منابع و نفوذ به گونه‌ای برابر توزیع نشده است و درصد بزرگی از منابع جهان را قدرتهای بزرگ و سرمایه‌داران بانفوذ در کنترل دارند و گروه بزرگی از قدرتهای کوچکتر به منابع کمتری دسترسی دارند. پرسش اصلی مارکسیستها این است که چرا پاره‌ای دولتها از نظر اقتصادی دارای امتیاز و برتری هستند و پاره‌ای دیگر نه؟ مارکسیستها نظام سرمایه‌داری را سبب طبقه‌بندی کمرشکن در نظام بین‌الملل می‌دانند که کشورهای دارا را نیرومند و کشورهای ندار را ناتوان می‌سازد. در نظامهایی که این طبقه‌بندی بیش از اندازه ایجاد شده فقرا تنها دچار تنفر نمی‌شوند بلکه ستیزه‌جو و تحوّل طلب نیز می‌شوند در حالی که داراها انگیزه کمتری برای دگرگونی رفتار خود خواهند داشت. مارکسیستها این نابرابری بزرگ اقتصادی را ناشی از ساختار

اتحادهای پرومتر گرایش یافتند. اتحادیه‌های نظامی دست تمام اعضا را می‌بست. سازمان ملل بسان نهادی برای ابرقدرتها در جهت جلوگیری از گسترش امپراتوریهای منطقه‌ای و پایان دادن به کشمکشهای گسترده به کار گرفته شد. امکان جنگ هسته‌ای افزایش یافت. برخورداری ابرقدرتها از توانایی زدن ضربه دوم به ظاهر کمابیش پایدار بود و همچون عامل بازدارنده در برابر حملات پیشدستانه شد. گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای عامل افزایش خطر يك جنگ تمام عیار بود.^{۲۴} نظام بین‌الملل نیز به سمت دوقطبی گرایش یافت که تا فروپاشی شوروی ادامه پیدا کرد.

نظام بین‌الملل از نگاه

جامعه‌شناسان تاریخی:

جامعه‌شناسان تاریخی درباره نظام بین‌الملل دیدگاه دیگری را مطرح می‌سازند. آنها به جای آنکه آغاز نظام بین‌الملل کنونی را از قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ بدانند آن را به نظامهای بین‌المللی چندی که پنج هزار سال پیش تشکیل شده است می‌رسانند و آغاز آن را سال ۳۵۰۰ پیش از میلاد قرار می‌دهند که میان دولت-شهرهای سومر تعامل وجود داشت و در واقع از نظر آنان نخستین نظام بین‌الملل تمام عیار و شناخته شده را می‌ساخت. این نظامها نه تنها شکل نخستین و پیش در آمد نظامهای بین‌المللی بودند بلکه در کنار دیگر نظامهای بین‌المللی تا سده بیستم وجود داشته‌اند. بیش از ۵ هزار سال پیش بین سالهای ۲۵۰۰ پیش از میلاد تا ۱۵۰۰ پس از میلاد يك سری نظامهای بین‌المللی گوناگون در سراسر جهان پدید آمده است. این نظامها در جریان اصلی روابط بین‌الملل نادیده گرفته شده‌اند و این به سبب وجود و تقویت نظریه نو واقع‌گرایی است.^{۲۵} جامعه‌شناسان تاریخی سبب نادیده انگاشتن این نظامهای بین‌المللی از سوی جریان اصلی روابط بین‌الملل بویژه نواقع گرایان را ناشی از پنج ویژگی اصلی رایج در دیدگاههای جریان اصلی می‌دانند که عبارتند از: ۱- حال‌گرایی Pre-sentism، ۲- ضد تاریخی بودن Ahistoricism، ۳- اروپامحوری Eurocentrism، ۴- آنارشی دوستی An-archiphilia و ۵- دولت‌محوری Statecentrism.^{۲۶} از نظر جامعه‌شناسان تاریخی چارچوبهای کنونی در

ت- با توجه به اینکه نظام از دولتهای اروپایی تشکیل شده بود عوامل اجتماعی و فرهنگی به محدود ساختن درجه خشونت گرایش داشتند. ترس از انقلاب اجتماعی در درون از تمایل رهبران به برپایی جنگ میان ملتها جلوگیری می‌کرد.

ث- عوامل تکنولوژیک نیز، هم‌میزان خشونت و هم‌بستر جغرافیایی خشونت را در نظام محدود می‌کرد. کم‌بودن توان دولتها برای ورود در يك جنگ تمام عیار سبب شد تا دولتها برای افزایش شانس دوام خود و گرفتن سرزمینها با یکدیگر ائتلاف کنند. رایجترین الگو برای حفظ نظام بین‌الملل در این دوره موازنه قوا بود تا از چیره‌شدن يك دولت بر کل اروپا جلوگیری کند.^{۲۲}

۲- نظام دوره گذار (۱۹۴۵-۱۸۱۵): این دوران زیر اثر دو عامل بزرگ یعنی انقلاب فرانسه که نقش طبقه میانی را در امور دولت افزایش داد و نیز انقلاب صنعتی که کمابیش تمام زندگی بشر را دگرگون کرد قرار داشت. در این دوران دگرگونیهای مهمی در نظام بین‌الملل رخ داد که ویژگیهای آن چنین بود:

الف- جهانی شدن نظام و بیرون رفتن آن از شکل اروپایی
ب- تکامل نظامهای نفوذ سیاستگذاری در درون دولتها
پ- شرایط اجتماعی و فرهنگی که با این دگرگونی همراه بود به افزایش دیدگاههای ملی‌گرایانه در سیاست خارجی کمک کرد. تصمیم‌گیران، دیگر نه به یکدیگر بلکه به مردمان احساس وفاداری می‌کردند. سرعت ارتباطات و ترابری بیش از اینکه سبب همکاری دولتها شود به پیوند ملتها انجامید.

ت- با وجود اختراع ماشین بخار و موتور احتراق داخلی و هواپیما، بسیج توانایی نظامی و نیروی ویرانگری افزایش یافت.^{۲۳}

۳- نظام بین‌الملل کنونی (۱۹۴۵ تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی): کاربرد جنگ افزار هسته‌ای در جنگ جهانی دوم عامل تازه و ترسناکی را وارد نظام بین‌الملل کرد. نظام دولتها یکسره جهانی شد و امپراتوریهای منطقه‌ای به جای امپراتوریهای جهانی سبب نگرانی قدرتهای بزرگ شدند. ابرقدرتها نقش گسترده و چشمگیری در نظام بین‌الملل یافتند. نرمش در تصمیم‌گیریهای سیاست خارجی کمتر شد. زیرا شرایط تکنولوژیک به ایجاد

نزدیک به سه سده را در بر می گرفت.^{۲۸} شاید میان سالهای ۱۶۴۸م (صلح وستفالی) و ۱۷۸۹م (انقلاب فرانسه) را بتوان نخستین دوره طلایی توازن قدرت سنتی دانست. در این دوره، جنگهای مذهبی از اهمیت افتاد، سوداگری جای خود را به تجارت آزاد داد و نظامهای مبتنی بر حاکمیت عمومی رفته رفته جانشین نظامهای سلطنتی مطلقه شد. انقلاب فرانسه نظام سنتی موازنه قدرت را به شدت سیست کرد. هدف ناپلئون بناپارت از لشکر کشیهای توسعه طلبانه ایجاد نظم تازه ای (بر اساس الگوی فرانسه) در سراسر جهان شناخته شده آن روز بود. این اقدامات برخلاف قواعد محوری نظام سنتی موازنه قدرت شمرده می شد. قدرتهای اروپایی برای ستیز با ناپلئون و بازگرداندن تعادل به نظام آشوب زده بین المللی به یکدیگر نزدیک شدند. پس از شکست ناپلئون قدرتهای بزرگ، کنگره وین (۱۸۱۵) را تشکیل دادند تا نظام موازنه قدرت اروپا را بار دیگر برقرار کنند. با رهبری مترنیخ (صدراعظم اتریش) و الکساندر اول (تزار روسیه) گستره تازه ای از موازنه قدرت بنیان نهاده شد که تا آغاز نخستین جنگ جهانی دوام آورد.^{۲۹} یکی از دلایل اساسی که نظام موازنه قوا به گونه ای رضایت بخش از عهده نظام بین المللی پس از جنگ جهانی دوم بر نیامد دو قطبی شدن نظام بود زیرا شمار دولتهای بزرگ درجه یک برعکس گذشته به دو دولت محدود شد.^{۳۰}

در باور پاره ای از نظریه پردازان، مفهوم امپراتوری نیز در دوران کنونی معنای گذشته را ندارد. از نظر «هرتز» امپراتوری به سبک گذشته با امپراتوری ناشی از اثر عوامل هسته ای و دو قطبی متفاوت است. امپراتوریهای گذشته بر فتح و سلطه بر سرزمینها مبتنی بود. این امپراتورها به سبب برتری استراتژیک و فنی یا فرهنگی و تمدنی کشورهای زیادخواه و نبود همزمان ملی گرایی به معنای امروزی در مناطقی که امپراتورها به درون آنها گسترش می یافتند توانستند توفیق به دست آورند. امروزه دیگر گسترش سرزمینی و فتح سرزمینها وجود ندارد. اما این بدان معنا نیست که تأسیس امپراتوری پایان یافته است. نفوذ غیرمستقیم با کنترلهای غیرمستقیم اکنون جای کنترل مستقیم بر مناطق و جمعیت خارج از کشورها را گرفته است و در نظام دو قطبی نیز رابطه میان قدرت رهبری کننده و ملتیهایی که پیش از این متحد بودند تبدیل به کشور

روابط بین الملل به سبب اینکه مبتنی بر یک نگرش و نگاه بلندمدت نسبت به تاریخ نیست دچار ناتوانی شده اند زیرا نظریه های جریان اصلی تنها برگرفته از الگوی نظام بین الملل و ستفالیایی است که در سده هفدهم تأسیس شده است. این نظریه ها با بی دقتی، کل گفتمان روابط بین الملل را از بحثهای وسیعتر درباره تاریخ جهان جدا کرده است. نظریه پردازان روابط بین الملل با توجه به تاریخ جهان از شباهت نظامهای بین المللی گذشته به نظام بین المللی کنونی شگفت زده شده اند. نزدیک به ۲۰۰ سال پیش Heeren (۱۸۰۹م) گونه ای کتابدستی تهیه کرد که تاریخ نظامهای دولتی اروپایی در آن ترسیم شده بود. هیرن در کار خود متوجه شد که دولت - شهرهای یونانی و ایتالیایی و امپراتوریهای که پس از فروپاشی امپراتوری اسکندر تشکیل شدند به نظام دولتهای اروپایی شباهت بسیار دارند. جامعه شناسان تاریخی حتی به همفکران خود از جمله جامعه شناس تاریخی برجسته ای مثل «گیدنز» که ظهور روابط بین الملل را همزمان با پیدایش مبانی دولت ملی می داند و بر اساس آن اروپا نخستین و تنها نمونه یک نظام بین الملل بوده است ایراد می گیرند. البته جامعه شناسان تاریخی نیز مانند «گیدنز» می پذیرند که نظام بین المللی که پس از سال ۱۵۰۰م در اروپا تشکیل شد دارای ویژگیهای جداگانه ای است اما نمی پذیرند که این تنها نظام بین الملل است.^{۲۷}

نظام بین الملل در دوران کنونی:

بیشتر پژوهشگران روابط بین الملل، نظام بین الملل پس از جنگ سرد را از نظر شمار بازیگران و تک قطبی یا چندقطبی بودن آن گونه ای دوران گذار دانسته اند. از این رو بحث درباره چگونگی نظام بین الملل پس از جنگ سرد را در دو بخش اصلی مطرح خواهیم ساخت:

الف - نظام بین الملل کنونی از نظر شمار بازیگران:

مهمترین نظامی که تا پیش از نخستین جنگ جهانی نماد نظام بین الملل بشمار می رفت. «موازنه قوا» نام داشت. این اصطلاح برای نظام بین الملل در میانه سالهای ۱۶۴۸ و ۱۹۱۴م به کار رفته است. یعنی دوره کمابیش درازی که

واقعیات و احتمالات و هست و باید را از یکدیگر جدا کنیم. بدین معنا که در گذشته پاره‌ای نظام‌ها وجود داشته‌اند و پاره‌ای دیگر نیز ممکن است در واقعیت ظهور نیافته باشند. هر یک از نظام‌ها نیز دارای خوبیها و بدیهایی بوده‌اند که نظریه‌پردازان و پژوهشگران روابط بین‌الملل نظر خود را در مورد هر یک از آنها اعلام کرده‌اند.

می‌توان گفت که نظام بین‌الملل می‌تواند سه شک لاصلی به خود بگیرد: تک قطبی، دو قطبی و چند قطبی:

۱. نظام تک قطبی: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین دگرگونی بود که از جنگ جهانی دوم تاکنون در روابط قدرتها پدیدار شده است. در این زمان ساختار دو قطبی که برای نیم سده سیاستهای امنیتی قدرتهای بزرگ را شکل می‌داد کنار رفت و آمریکا تنها ابرقدرت شد. در سال ۱۹۹۲ پنتاگون «استراتژی بزرگی» را برای حفظ نظام تک قطبی و جلوگیری از ظهور یک رقیب جهانی طرح ریزی کرد که به زودی تبدیل به گفتمانی جنجالی در درون و بیرون از آمریکا شد. مخالفان بر این باور بودند که حفظ نظام تک قطبی یک تفکر دون کیشتوتی و خطرناک است. پیش از آن از سال ۱۹۹۱ م پاره‌ای پژوهشگران نیز صحبت از کوتاه بودن دوران تک قطبی (Unipolar Moment) کرده بودند و مخالفان آن را سراب تک قطبی (Unipolar Illusion) و یا یک جنبش تک قطبی (Unipolar Movement) می‌نامیدند. شماری هم نظام بین‌الملل کنونی را تک قطبی نامیدند. ولی پاره‌ای دیگر بویژه واقع‌گرایان آن را کوتاه‌مدت دانستند به گونه‌ای که بزودی جای خود را به نظام چند قطبی و موازنه خواهد داد. از نظر «والترز» بر اساس نظریه موازنه قدرت دولتها اگر آزاد باشند گرد طرف ضعیف‌تر جمع می‌شوند. زیرا این طرف قویتر است که با اجرای سیاستهای ترجیحی خود، بر دیگر دولتها فشار می‌آورد و آنها را به خطر می‌اندازد نه طرف ضعیفتر.^{۳۵} دست‌اندرکاران دولتی آمریکا خیلی زود زبان سلطه را کنار گذاشتند و به جای آن از آمریکا به عنوان رهبر یاد کردند. این امر سبب شد که پاره‌ای، نظام تک قطبی را بی‌ثبات و خطرناک بدانند.^{۳۶}

پژوهشگران روابط بین‌الملل در زمینه چگونگی نظام بین‌الملل کنونی هم نظر نیستند. «ولفورت» با اینکه این نظام را تک قطبی می‌داند بر این باور است که نظام تک قطبی کنونی موقت (Moment) نیست زیرا دست کم بیش از یک دهه ادامه

مسلط و کشورهای پیرامونی شدند.^{۳۱} برای درک ساختار هر نظام بایستی از شمار بازیگران دولتی، اندازه نسبی آن بازیگران و وجود بازیگران غیر دولتی، همانند اتحادهای مبتنی بر انواع پیوندها بین دو یا چند کشور آگاه شد. شاید مهمترین مفهوم نظری در تحلیل نظامهای بین‌الملل طبقه‌بندی آن بر پایه شمار بازیگران بزرگ یا قطبها است. تاکنون هیچگاه یک نظام جهانی تک قطبی وجود نداشته است هر چند یک امپراتوری جهانی شاید بتواند چنین شکلی به خود بگیرد. در گذشته نظامهای تک قطبی در اندازه‌ای کوچکتر از سطح جهانی وجود داشته‌اند و چین و خاور دور در چند سده گذشته نمونه‌های خوبی در این مورد هستند. پاره‌ای ناظران سیاسی با توجه به این که یک کشور قطب باید دارای ترکیبی از نیروی سیاسی، نظامی و اقتصادی چشمگیر باشد، دوره پس از جنگ سرد را نظام تک قطبی (به رهبری آمریکا) می‌نامند.^{۳۲} اما در گذشته، بیشتر، نظامهای چند قطبی داشته‌ایم. در بخش بزرگی از دوران سده ۱۸ تا آغاز سده بیستم یک نظام چند قطبی ناپایدار متشکل از بسیاری از قدرتهای بزرگ اروپایی وجود داشت. اما درست پیش از نخستین جنگ جهانی در ۱۹۱۴ م اتحاد بین آن قدرتها چنان محکم شد که می‌شد آنها را به صورت دو قطب بزرگ در اروپا طبقه‌بندی کرد یعنی اتحاد و اتفاق مثلث. نظامهای دو قطبی در تاریخ جهانی کمابیش رایج بوده است مانند آتن و اسپارت در یونان باستان و آمریکا و شوروی در دوران ما.^{۳۳}

پس از نخستین جنگ جهانی بنیان نظام چند قطبی سست شد و با پایان جنگ جهانی دوم شالوده نظام چند قطبی به تمامی از میان رفت. دو ابرقدرت آمریکا و شوروی پس از جنگ به سرعت اتحادهای رقیب را شکل دادند و دو سیستم برای امنیت جمعی دو ابرقدرت یعنی ناتو و ورشو در اروپا پدید آمد. بدین ترتیب نظام جهانی در این دوره به شدت قطبی شد. اما این قطبی شدن هرگز کامل نبود زیرا شماری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و شمار کمی نیز از قاره اروپا در برابر قطب‌بندی نظام بین‌الملل موضع عدم تعهد و بی‌طرف اختیار کرده و خود را از گروه‌بندیهای رقیب دور ساختند. البته نظامهای بین‌المللی واقعی هرگز با نمونه‌های انتزاعی به تمامی برابر نیستند.^{۳۴}

در زمینه نظام بین‌الملل از نظر شمار بازیگران لازم است

یافته است. به نظر او:

الف- نظام بین الملل کنونی بی گمان تك قطبی است و آمریکا از تمام قدرتهای بزرگ دیگر برتر است حتی اگر قدرت دیگر کشورهای بزرگ را با هم جمع کنیم، قدرت آمریکا باز هم بالاتر است. افزون بر این آمریکا تنها دولت برجسته در تاریخ بین المللی کنونی با چیرگی قطعی در تمام عوامل قدرت یعنی اقتصادی، نظامی، تکنولوژیک و ژئوپلیتیک است.

ب- نظام تك قطبی جاری رو به صلح دارد. یعنی رقابت هژمونیک بر سر رهبری نظام بین الملل که یکی از منابع مهم کشمکش شمرده می شود، اکنون وجود ندارد. دیگر هیچ قدرت بزرگی در جهان در جایگاهی نیست که بتواند در يك جنگ یا رقابت درازمدت بر ضد آمریکا وارد شود و توفیق یابد. نظام تك قطبی رقابت امنیتی میان دیگر قدرتهای بزرگ را کاهش می دهد زیرا آمریکا به عنوان رهبر نظام بین الملل ابزار و انگیزه حفظ نهادهای امنیتی کلیدی را برای کاهش کشمکش های امنیتی محلی و محدود ساختن رقابتهای پرهزینه در میان دیگر قدرتهای بزرگ را دارد. دولتهای درجه دوم تازمانی که هزینه های احتمالی توازن سرسام آور است برای پیوستن به قطب قدرت انگیزه خواهند داشت.

پ- نظام تك قطبی کنونی نه تنها صلح آمیز بلکه یادوام هم هست. این نظام بیش از يك دهه است که ادامه دارد و اگر آمریکا نقش خود را درست بازی کند می تواند به اندازه نظام دو قطبی دوام آورد. نامزدهای موجود که به عنوان يك قطب مطرح اند یعنی ژاپن، چین، آلمان و روسیه توفیق زیادی نخواهند داشت.^{۳۷}

تحلیلگران بر این باورند که امروز آمریکا نه تنها قدرت جهانی نظامی و اقتصادی برتر است بلکه تنها هژمون منطقه ای و تنها ابر قدرتی است که دولتهای همسایه امنیت آن را به خطر نمی اندازند. نه کانادا، نه مکزیك و نه هیچیک از کشورهای آمریکای جنوبی خطر ژئوپلیتیک جدی برای آمریکا شمرده نمی شوند. اما این وضع در مورد هژمونهای منطقه ای همچون آلمان، روسیه، هند و چین صادق نیست.^{۳۸}

۲- نظام دو قطبی: کمابیش تمام پژوهشگران معتقدند که نظام کنونی دو قطبی نیست زیرا تحولاتی که در ده سال گذشته در نظام بین الملل روی داده است در واقع نشانه آن

است که نظام دو قطبی گذشته دستخوش دگرگونی شده است. اما نظریه پردازانی هستند که نظام دو قطبی را برتر از نظامهای دیگر می دانند. برای نمونه «کنت والتز» بر این باور است که وجود دو قطب در نظام بین الملل از بروز جنگ جلوگیری می کند هر چند در گیریهای کوچک وجود خواهند داشت. دلایل او چنین است:

۱- در نظام دو قطبی حاشیه ها وجود ندارند و نظام را می توان آسانتر مدیریت کرد.

۲- هرگونه دگرگونی در نظام به دو قطب مربوط می شود و رقابتها از نزدیک نظارت می شوند.

۳- بحرانها یکی پس از دیگری تکرار می شوند و جای جنگ را می گیرند و مخالفتها گام به گام مدیریت می شوند.

۴- رهبران قطبها به عنوان مدیران نظام بین الملل عمل می کنند.^{۳۹}

نظام دو قطبی از نظر تئوری با انتقاد پاره ای پژوهشگران همچون «رز کرائس» روبرو شده است.^{۴۰}

«ولفورت» در دفاع از نظام تك قطبی می نویسد که جنگ سردی که در نظام دو قطبی شکل گرفت نه «صلح آمریکایی» بلکه صلح آمریکایی- شورویایی بود. اما اکنون دیگر ابهامی وجود ندارد و تنها يك قطب در بالا قرار گرفته است. اگر دوران کنونی را دوران صلح آمریکایی (Pax Americana) بنامیم ممکن است مخالفتهایی را برانگیزد اما بازتاب واقعیت است.^{۴۱}

۳- نظام چند قطبی: نظام چند قطبی نظامی است که می تواند از سه قطب به بالا را دربرگیرد. پاره ای پژوهشگران بر این باورند که با حرکت نظام بین الملل در جهت دور شدن از حالت دو قطبی و نزدیک شدن به وضع چند قطبی، باید فراوانی و شدت جنگها کاهش یابد. گفته شده است که چند قطبی بودن نظام از احتمال يك مسابقه تسلیحاتی می کاهد زیرا در این حالت هر کشور تنها به آن بخش از افزایش هزینه های تسلیحاتی يك قدرت رقیب واکنش نشان خواهد داد که به روشنی متوجه خودش باشد.^{۴۲} این در حالی است که نواقعی گریبان احتمال بروز منازعه در نظام چند قطبی را زیاد می دانند. پاره ای مانند «روالدیالم» به ظهور يك جهان سه قطبی شامل آمریکا، شوروی و چین باور داشتند که در آن دو قدرت در برابر قدرت سوم به یکدیگر می پیوستند. البته این فکر تنها مربوط به گذشته نیست. امروز نیز پاره ای

سادگی روی نمی‌دهد. در نظام «دو چند قطبی» مراکز وابسته به سیاست خارجی یکی از دو ابر قدرت متحد باقی می‌ماند ولی گاهی در درون اتحادیه در برابر سلطه جویی دیگران ایستادگی می‌کنند و یا برای حفظ منافع ملی خود، با دیگران به ستیز برمی‌خیزند مانند فرانسه در غرب.^{۴۵} احتمالات و نظرات درباره چگونگی نظام بین الملل بر اساس قطب بندی را در شکل شماره (۱) می‌توان مشاهده کرد.

نظام بین الملل در دوران گذار:

نظرات پراکنده و گوناگونی که در زمینه قطبیت نظام بین الملل در دوره کنونی بیان می‌شود این باور را جان می‌بخشد که نظام بین الملل کنونی دوران گذار را می‌گذراند و هنوز به پایداری نرسیده است. با این همه در شرایط کنونی که هنوز هیچ نظامی مورد پذیرش بیشتر کشورهای قرار نگرفته بی‌گمان آمریکا تنها قطب و محور برتر شمرده می‌شود و هیچ یک از کشورهای دیگر به تنهایی هنوز امکان طرح خود به عنوان یک قطب را در برابر آمریکا نیافته‌اند. در شرایط امروز قدرتهای بزرگ دیگری که می‌توانند خود را به عنوان یک قدرت جهانی مطرح سازند عبارتند از اتحادیه اروپا، روسیه، چین و در آینده نزدیک شاید هند. پاره‌ای از پژوهشگران همچون «جوزف نای» بر این باورند که کشورهایمانند هند و روسیه به سبب شرایط داخلی تا زمانی دراز نمی‌توانند همچون یک قطب جهانی در برابر آمریکا بایستند.

ب- ویژگیهای نظام بین الملل در دوران گذار و سیاست خارجی کشورها در این دوره:

زمانی که ساختار نظام بین الملل و شکل آن دچار تحول می‌شود از آن با عنوان «تحول سیستمی» (Systemic Transformation) یا «دگرگونی سیستمی» (Systemic Change or Change of System) یاد می‌کنند. پاره‌ای، میان مفهوم تحول و دگرگونی فرق می‌گذارند و بر این اساس تحول را دگرگونی رادیکال و ساختاری و کیفی دانسته‌اند آنچنان که دگرگونی ممکن است همواره رخ دهد اما تحول همیشه شاید وجود نداشته باشد. «رابرت گیلپین» به عنوان یک واقع‌گرا از سه نوع

پژوهشگران به یک جهان سه قطبی باور دارند. برای نمونه کلیتون در سال ۱۹۹۳ در نشست توکیو اعلام کرد که «ما اکنون در یک جهان سه قطبی متشکل از قاره آمریکا، اروپا و آسیا زندگی می‌کنیم».

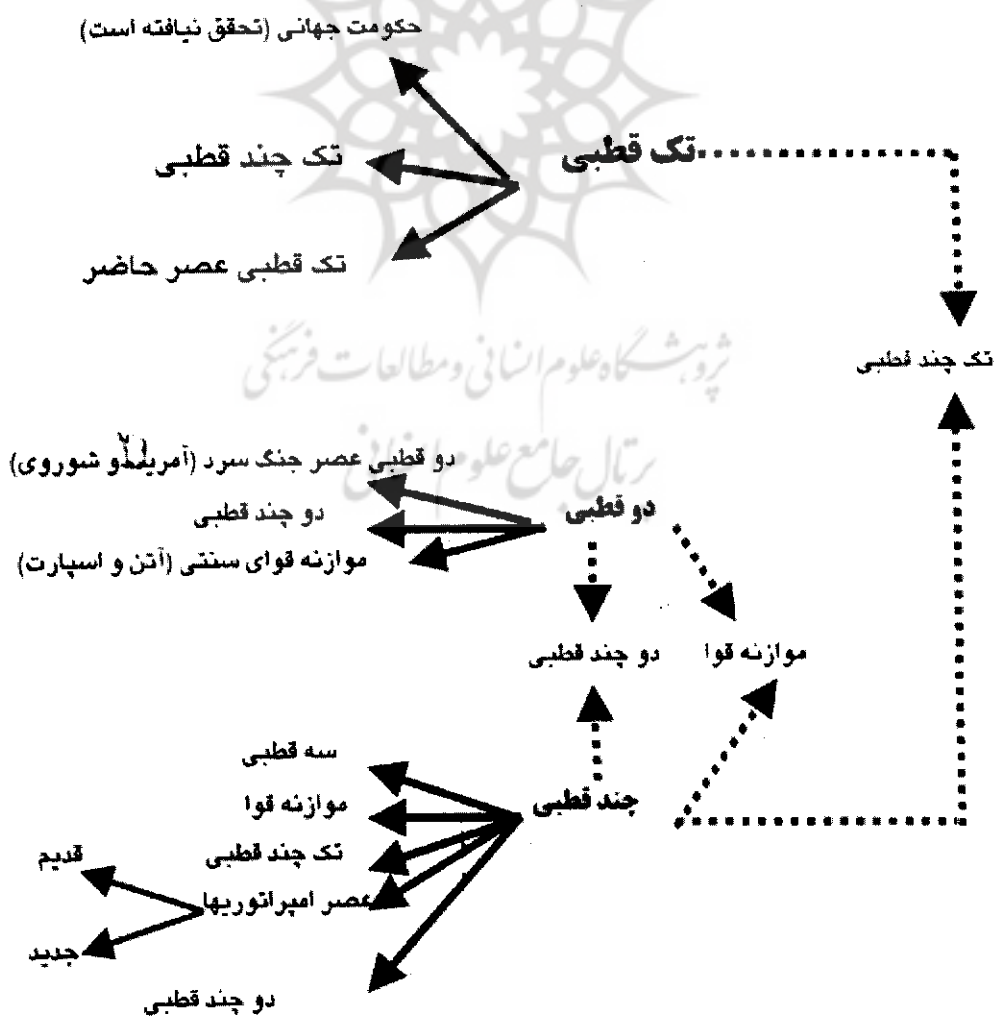
هانتینگتون اشاره دارد که رهبران سیاسی و فکری در بیشتر کشورها به شدت از ظهور یک جهان تک قطبی بیهیز دارند و از ظهور نظام چند قطبی واقعی حمایت می‌کنند. این در حالی است که پیروان تک قطبیت باور دارند که بسیاری از اقداماتی که از ۱۹۹۱ م روی داده برای به دست آوردن عنوان قدرت دوم بوده است. پاره‌ای در پی این بودند که با آزمایش‌های هسته‌ای و یا تلاش برای عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل به این مقام دست یابند. اعضای موجود از آن می‌ترسند که جایگاه خود را از دست بدهند و از این رو در برابر قدرتهای تازه ایستادگی می‌کنند.^{۴۳}

هانتینگتون نظام بین الملل کنونی را تک چند قطبی - Uni-Multipolar نامیده است که نشانگر حضور یک ابر قدرت یعنی آمریکا همراه با چندین قطب قدرتمند دیگر است. او در سال ۱۹۹۹ در مقاله‌ای با عنوان ابر قدرت تنها (The Lonely Superpower) اعلام کرد که ما وارد جهان تک چند قطبی شده‌ایم نه یک جهان تک قطبی. مقصود هانتینگتون از «تک چند قطبی» نظامی است با یک کشور برجسته که مشارکت او به تنهایی برای حل مسائل بین المللی کافی نیست. این ابر قدرت می‌تواند بازیگری با حق و تو باشد اما برای رسیدن به اهدافش نیازمند دیگر قدرتها است.^{۴۴} این اصطلاح اشاره به وضعی دارد که پیش از این «رز کرانس» آن را «دو چند قطبی» نامیده بود و در واقع یک وضع دلخواه بود نه یک وضع موجود. او این حالت را با توجه به ویژگیهای نظام دو قطبی و چند قطبی ساخته بود. پس از بحران کوبا در سال ۱۹۶۲ دو ابر قدرت به این باور رسیدند که باید رفتار خود را محدود و کنترل کنند. از این رو در سال ۱۹۶۳ پیمان منع آزمایشهای اتمی به امضا رسید. این دوره را پاره‌ای «دو چند مرکزی» (Bi-Polycentrism) و یا «دو چند قطبی» (Bi-Multipolar) می‌نامند. ولی این دو عنوان از نظر محتوایی تفاوتی با هم ندارند. برعکس نظام چند قطبی سنتی که قدرتها کم و بیش می‌توانستند که سمت گیرهای سیاسی خود را با بیرون رفتن از یک اتحادیه و پیوستن به اتحادیه دیگر دگرگون کنند در نظام «دو چند مرکزی» چنین حالتی به

خصلت واحدهایی است که نظام بین الملل را می سازند که اثر آن تحول در کل نظام خواهد بود.^{۴۶} در میان دو نظام پیشین و تازه نیز تحولاتی رخ خواهد داد. این مدت را دوره گذار (Transitional Era) می نامند. از نظر نو واقع گرایان دگرگونی در نظام با توزیع نسبی قدرت رخ می دهد. اگر به تاریخ و پیامدهای دگرگونی در نظام بین الملل در گذشته بنگریم خواهیم دید که دگرگونی سیستمی در پی بروز جنگها میان دولتها و یا بر اثر جنگهای داخلی رخ داده است. برای نمونه پس از نخستین جنگ جهانی انگلستان و فرانسه بخش خاورمیانه ای امپراتوری در حال فروپاشی عثمانی را جدا کردند و یاپس از جنگ

دگرگونی بین المللی یاد می کند. ۱- دگرگونی در تعاملات ۲- دگرگونی سیستمی و ۳- دگرگونی در سیستمها و نظامها. او گونه های دوم و سوم را در زمره مفهوم تحول می داند. زیرا دگرگونی در تعاملات دگرگونی در روشها یا قواعد تعامل میان دولتها است که ساختار نظام بین الملل را دگرگون نمی کند. اما در دگرگونی سیستمی ساختار نظام دستخوش تحول می شود. برای نمونه هنگامی که نظام بین الملل از دو قطبی به شکل چند قطبی یا تک قطبی درمی آید، توزیع قدرت در نظام بین الملل دگرگون می شود اما عناصر اصلی نظام، واحدهای سازنده آن و ماهیت روابط میان آنها دست نخورده می ماند. ولی دگرگونی در نظامها به معنای تحول در

شکل ۱- نظامهای بین الملل بر اساس قطب ها و شمار بازیگران



دارد. این اثر گسترش می‌یابد و دولت‌ها نه تنها دستخوش شرایط تازه قرار می‌گیرند بلکه روابط متقابل آنها نیز دگرگون می‌شود. این دگرگونیها ایجاد الگوهای گوناگون کشمکش و منازعه را در پی خواهد داشت.^{۴۶} از آنجا که پس از فروپاشی هر نظام، خلأ قدرت پدید می‌آید و دوباره این خلأ پر می‌شود و نیز همواره زمینه تحلیلهای نادرست وجود خواهد داشت پس کاربرد زور به روشنی مشاهده می‌شود. همچنانکه «والترز» گفته است: «در جایی که قدرت بطور کامل و به حد کافی وجود داشته باشد، زور خیلی کم مشاهده می‌شود. قدرت نظم بوجود می‌آورد و استفاده از زور نشانه يك فروپاشی احتمالی است. هر چقدر يك جامعه نظم داشته باشد و هر چقدر دولت آن شایسته و مورد احترام باشد، نیروهای پلیس کمتر نیازمند استفاده از زور خواهند بود».^{۵۰}

در پی تحولاتی که در پی گذار از جهان جنگ سرد به جهان پس از جنگ سرد پدید آمد بسیاری از سیاستگذاران در کشورهای گوناگون، همراه با ابهام و نبود اطمینان نسبت به چگونگی نظام بین‌الملل در حال ظهور اقدام به پیش‌بینی‌هایی برای آینده کردند و اینکه چه سیاستهایی را در نظام تازه باید اجرا کنند. این ابهام و سردرگمی شگفت نیست زیرا در دوره گذار، ساختار نظام بین‌الملل و پارادایمهای مفهومی (که سیاستگذاران برای تفسیر وقایع و ضابطه‌بندی سیاست خارجی مناسب به کار می‌برند) دچار دگرگونی و تحول می‌شود. دوران گذار نشان از شرایطی دارد که تحول چشمگیری در توزیع قدرت در نظام بین‌الملل صورت می‌گیرد و این امر بیشتر ناشی از جنگی در کل سیستم و نظام (در وضع کنونی یعنی پایان جنگ سرد) است. گذار بین‌المللی، همسان با مفهوم «گذار رهبری» یا «گذار هژمونیک» در نظریه‌های چرخه‌ای روابط بین‌الملل است. گذار بین‌المللی اصطلاحی کلی است که فرض آن این نیست که نظام بین‌الملل به صورت سلسله‌مراتبی است و یا يك هژمون می‌تواند یکجانبه قواعد نظام بین‌الملل تازه را تنظیم کند. گذار بین‌المللی فرصتی را هم برای دگرگونی در سیاست خارجی تک‌تک کشورهای هم در عملکرد کل نظام بین‌الملل فراهم می‌آورد. اینکه تحول در عمل رخ می‌دهد یا نه و اینکه در چه جهتی حرکت خواهد کرد امری تجربی است که برگزینش جمعی دولتهای بزرگ مبتنی است. پس از دوران گذار، دولتها سیاست خارجی خود را دگرگون

جهانی دوم آلمان دو بخش شد و دولتهای تازه در اروپا و نیز دولتهای به اصطلاح جهان سوم پدیدار شدند. پس از جنگ سرد نیز با وجود پایان صلح آمیز آن، ناآرامی‌هایی بروز کرد. از نظر نوافر گرایان که روابط قدرت در مسائل بین‌المللی برای آنها مهم است، ناآرامی امری شگفت نیست. يك دگرگونی سیستمی همراه با توزیع نسبی تواناییهای جمعی است. اهمیت روابط قدرت، تنها مربوط به قدرتهای بزرگ در حال دگرگونی نمی‌شود بلکه تمام نظام را دربر می‌گیرد. دگرگونی سیستمی به صف‌بندی دوباره می‌انجامد زیرا صف‌بندی، به توزیع قدرت و موازنه قدرت مربوط می‌شود و از این رو، دگرگونی سیستمی به تمام اجزاء نظام رسوخ می‌کند و تا پایین گسترش می‌یابد. صف‌بندیها دارای شکلهای زیادی است مانند اتحادیه‌ها، همکاریهای امنیتی و نظامی، اقتصادی یا سیاسی که در جهت بهبود جایگاه اعضا در برابر دیگران شکل می‌گیرد. صف‌بندیها زمانی به خطر می‌افتند که علت وجودی آنها ناپدید شود که در این صورت پاره‌ای از آنها ناپدید و پاره‌ای دیگر در پرتو چالشهای تازه ادامه می‌یابند.^{۴۷} در شرایط دگرگونی نظام ممکن است نظم درونی کشورهایی که به نظم بین‌المللی پیشین وابسته بودند فروپاشد. شمار دولتها نیز ممکن است کم و زیاد شود. شاید پاره‌ای کشورها به سبب بی‌نظمی درونی و یا نداشتن حمایت خارجی فروپاشند و یا دستخوش اشغال خارجی شوند. پاره‌ای گروههای قومی نیز ممکن است از تضعیف دولتهای مرکزی خود در برابر دیگر دولتها بهره‌برداری کرده و از این فرصت برای استقلال مددجویند. و یا طرف پیروز نیز ممکن است دولتهای بازنده را تجزیه کند. سرانجام پاره‌ای دولتها نیز ممکن است به منظور جلوگیری از خطرهای خارجی یا یکدیگر هم‌پیمان شوند و یا به هم بپیوندند. پس در فرایند دگرگونی نظام بین‌المللی کشورها دچار چالش ادغام یا تجزیه می‌شوند.^{۴۸} کوتاه سخن آنکه دوران دگرگونیهای سیستمی دورانی بسیار پرخطر است.

تحول سیستمی راه را برای حل کشمکشها باز می‌کند و راه‌حلهای مربوط به ساختار پیشین و روابط قدرت در نظام گذشته را سست می‌کند. زیرا تحول سیستمی مبتنی بر توزیع دوباره قدرت است که به صف‌بندی دوباره می‌انجامد. از این رو سیاست بین‌الملل نیز از این امر تأثیر می‌پذیرد زیرا قدرت در تعیین جایگاه بین‌المللی دولتها نقش محوری

ناچار می‌کند که تصمیمات مهمی در زمینه سیاست خارجی بگیرند که به شکل گیری ساختار بین‌المللی رو به ظهور کمک خواهد کرد بدون اینکه درک کاملی از آثار این اقدامات وجود داشته باشد. با توجه به نبود اطلاعات ملموس درباره تواناییهای نسبی و ماهیت نامعین ساختار بین‌المللی، گزینه‌های سیاست خارجی در دوره گذار به شدت زیر اثر اندیشه‌های رایج داخلی و بین‌المللی قرار می‌گیرد. این اندیشه‌ها بر آیند محیط بین‌المللی پیشین است و مفروضه‌های ذهنی سیاست‌گذاران که متکی بر تفسیر محیط بین‌المللی است با توجه به سطح عینی بی‌ثباتیها همگی مورد تردید قرار می‌گیرد.^{۵۲}

وضع کنونی:

نظام بین‌الملل و چیره شدن قدرت نظامی و تکنولوژیک آمریکا، قدرتهای منطقه را وامی‌دارد تا به گونه‌ای نامنتظره عمل کنند زیرا این دولتها الگوهای رفتاری گذشته را در عصر تازه وارد می‌کنند. سیاستگذاران برای هماهنگی با محیط بین‌المللی با چالشهایی در زمینه سیاستگذاری روبرو می‌شوند. دوره انتقالی، داخل را به تلاش برای تعریف دوباره از منافع و شکل گیری دوباره نظام بین‌الملل تحریک می‌کند. هنجارها و عقاید، بحثهای مربوط به سیاست داخلی را با بسیج بازیگران سیاسی تعریف می‌کند و بر هویتها و منافع گروهی و گزینه بازیگران اثر می‌گذارد.

مسائل دوره انتقال را از دیدگاه مکتب واقع‌گرایی بهتر می‌توان بررسی کرد. از نظر واقع‌گرایان ساختار نظام بین‌الملل تمام دولتها را محدود می‌سازد و آنها را ناچار می‌کند که سیاست خارجی و منافع همسان داشته باشند. ولی در برابر آنها، لیبرالها منافع دولتی را ناشی از سلیقه‌های اساسی بازیگران اجتماعی که نهادهای سیاسی میانی آنها هستند می‌دانند و از این رو به نظر آنها ساختار بین‌المللی، بر آیند این سلیقه‌های اجتماعی است نه منشأ آنها. نگرش واقع‌گرایان به روابط بین‌الملل بر این امر مبتنی است که ساختار بین‌المللی، پاره‌ای منافع دولتها را خود به خود ایجاد می‌کند و دامنه‌گزینش سیاست خارجی عقلانی دولتها را تنگ می‌سازد. برای واقع‌گرایان توزیع قدرت در نظام بین‌الملل و جایگاه آن در نظام، آزادی گزینش دولت را

می‌کنند و این دگرگونی در سیاست خارجی هر کشور، نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد. ارگانسکی و گیلپین فرض می‌کنند که یک دولت هم‌مونیک مسلط می‌تواند قواعدی را بر دیگر دولتها در نظام تحمیل کند. از نظر آنها این قواعد بخشی از «ساختار بین‌المللی» نیستند هر چند اثر همسانی بر رفتار دولتهای ضعیف دارند و با مکانیزم انتظارات یکسان عمل می‌کنند. بدون یک هم‌مون، این نظریه‌ها پیشگوییهای نامعینی خواهند داشت. در دوره گذار، کشورها می‌کوشند محیط بین‌الملل تازه را بفهمند و آن را تعریف کنند و این امر سبب تحول در اهداف سیاست خارجی دولتها و ابزاری که برای نیل به این اهداف بکار می‌گیرند خواهد شد. دگرگونیهای ناپوسته در توزیع قدرت که ویژگی دوره گذار بین‌المللی است منابع تازه بی‌ثباتی را فراهم می‌آورد و این امر کار را برای اینکه دولتها بتوانند سیاست خارجی خود را با محیط بین‌الملل تازه هماهنگ کنند مشکل می‌سازد.^{۵۱} سه منبع اصلی بی‌ثباتی در این دوران چنین است:

۱- مشکل فزونی یافته در به دست آوردن اطلاعات

درباره تواناییهای نسبی

۲- ماهیت نامعین ساختار بین‌المللی

۳- سردرگمی مفهومی درباره عملکرد محیط

بین‌المللی تازه و اهمیت تواناییها و منافع در این محیط.

منبع نخست بی‌ثباتی نداشتن اطلاعات است. سرعت در تحول، پیش‌بینی قدرت نسبی و تعیین اهداف و مقاصد دیگر دولتها را مشکل می‌سازد. دوره گذار، دگرگونی ناپوسته و گسترده‌ای را در قدرت نسبی دولتهای بزرگ ایجاد می‌کند و آثار درازمدت این دگرگونیها برای چندی تیره و نامعلوم باقی می‌ماند. دومین منبع بی‌ثباتی، ساختار نامعین نظام بین‌المللی رو به ظهور است. به باور پاره‌ای پژوهشگران ساختار بین‌المللی آن گونه که نواقح گرایان می‌پندارند تنها مبتنی بر توزیع تواناییهای نسبی میان دولتها نیست. ساختار بین‌المللی نیز دارای یک مؤلفه مربوط به فکر و اندیشه است یعنی باورهای استراتژیک جمعی، هنجارهای بین‌المللی موجود و شکافهای سیاسی درون نظام در زمانی خاص، همگی ویژگیهای ساختاری است که بر رفتار دولتها اثر می‌گذارد. این ویژگیها را گزینه‌های جمعی دولتها شکل می‌دهد و نمی‌توانند به گونه‌ای مستقیم از توزیع تواناییهای مادی ناشی شوند. دوره گذار سیاستگذاران را

بین‌المللی را اصل نظم دهنده نظام (آنارشی) و توزیع تواناییها میان واحدها (قدرت) و کارویژه‌های آنها در درون نظام تعریف می‌کنند. با توجه به این مفروضات است که نواقعه‌گرایان پیش‌بینی می‌کنند که موازنه قدرت پدید خواهد آمد. بسیاری از واقعه‌گرایان می‌پذیرند که شمار قدرتهای بزرگ در نظام بین‌الملل بر رفتار دولتها در درون نظام و بر ثبات آن اثر می‌گذارد. کاربرد یک تعریف پیوسته با قدرت برای تعریف ساختار نظام مشکل‌زا خواهد بود (مانند این فرض که آنارشی خود به خود موازنه قدرت را ایجاد می‌کند). واقعه‌گرایان در آغاز در اینکه آیا ساختار در حال ظهور سیاست بین‌الملل پس از جنگ سرد را باید «دو قطبی تغییر یافته»، هژمونی جهانی آمریکا، نظام تک‌قطبی، یا نظامی یکسره چند قطبی نامید هم‌رای نبودند. امروزه هم تحلیل‌گران واقعه‌گرا هنوز نمی‌دانند که جهان را باید یک جهان یا یک ابر قدرت دانست یا یک نظام چند قطبی یا یک نظام بینابین. به همین سبب پاره‌ای برآیند که واقع‌گرایی با توجه به این وضع تئوریک مشکل بتواند در سیاست‌گذاری خارجی رهنمود درستی به دست دهد. در دوران انتقال، ابهام زیادی در این زمینه وجود خواهد داشت که دولتها چقدر باید قدرت داشته باشند و چقدر در آینده قدرت خواهند داشت و چه امکاناتی از همه مهمتر است. از نظر واقع‌گرایان محدودیتهای ساختاری بر ملاحظات داخلی اثر می‌گذارد و دولتها را ناچار می‌کند که برای موازنه قوا صاف‌بندی کنند. اما پاره‌ای پژوهشگران می‌گویند که از آنجا که ساختار بین‌الملل خود در دوران انتقال در حال سیلان است این استدلال قوت خود را از دست می‌دهد.^{۵۵}

- ویژگیهای نظام بین‌الملل در دوره گذار را می‌توان چنین بیان کرد:
- ۱- نامشخص بودن نظام بین‌الملل و بدون شکل بودن نظام تازه.
 - ۲- دگرگونیهای ناپیوسته در توزیع قدرت در نظام بین‌الملل.
 - ۳- دگرگونی در سیاستها و اهداف و ابزار رسیدن به این اهداف در سیاست خارجی بازیگران.
 - ۴- دگرگونی در عملکرد نظام بین‌الملل و چگونگی بازی (برای نمونه در نظام دو قطبی بازی با حاصل جمع صفر بود ولی در دوران گذار و در نظام تازه شاید چگونگی بازی

محدود می‌سازد. توزیع قدرت، متغیر ناوابسته و رفتار دولت متغیر وابسته است. باورهای یک پارادایم سیاست خارجی به‌عنوان برآیند پیرامونی ساختار بین‌الملل در نظر گرفته می‌شود. بینش اصلی نظریه واقع‌گرایی این است که ساختار بین‌المللی فرصتها و محدودیتهایی را فراهم می‌آورد که رفتار دولتها را شکل می‌دهد حتی اگر دولتها یکسره آن را تشخیص ندهند.^{۵۳}

از نظر واقعه‌گرایان ویژگی اصلی نظام بین‌الملل آنارشی است. یعنی اینکه در سیاست بین‌الملل هیچ حاکمی نیست که قواعد را نافذ کند و یا جلوی کاربرد زور را بگیرد. زیرا کاربرد زور همیشه امکان‌پذیر است و دولتها باید دوام خود را با امکانات نظامی خود و یا از راه اتحاد با دیگران تأمین کنند. واقع‌گرایان تأکید دارند که دولتها، اتحادیه‌هایی را برای حفظ توازن قوا و جلوگیری از اینکه یک دولت جایگاه برتری به دست آورد تشکیل می‌دهند. معمای امنیت در یک نظام آنارشیک ذاتی است. از این رو که اقدامات یک دولت برای تأمین امنیت، خود به خود سبب تهدید دیگر دولتها می‌شود. زیرا دولتهای دیگر هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که این امکانات بعدها بر ضد آنان بکار نرود. همکاری بین‌المللی محدود است زیرا دولتها همیشه نگرانند که دیگران بیش از آنها از همکاری بهره‌گیرند و سپس امکانات بهبود یافته را بر ضد آنان بکار ببرند.^{۵۴}

به باور پاره‌ای پژوهشگران، نظر واقعه‌گرایان مبنی بر اینکه ساختار بین‌المللی پهنه رفتار دولتها را تنگ می‌کند درست است اما درجه این محدودیت کمتر از آن میزانی است که آنها می‌پندارند. دست کم ۴ عامل، نفوذ ساختار بین‌المللی را در دوره گذار سست می‌کند:

- ۱- مشکل سنجش قدرت نسبی پس از دوره انتقال
 - ۲- مشکل تعیین ساختار نهایی نظام بین‌الملل در زمانی که خود نظام در حال دگرگونی و سیلان است.
 - ۳- ساختار بین‌المللی تا اندازه‌ای برآیند گزینشهای قدرتهای بزرگ است و ناشی از باورهایی است که بر این گزینشها اثر می‌گذارد.
 - ۴- نفوذ ساختاری، از راه باور دولتها به اینکه چگونه محدودیتهای ساختاری بر پاسخ دولتهای دیگر بر اقدامات آنها اثر می‌گذارد عمل می‌کند.
- واقعه‌گرایان ساختارگرا (نواقعه‌گرایان) ساختار

۲. کارل دویچ و دیگران. نظریه‌های روابط بین‌الملل. ج. ۱. ترجمه وحیدبزرگی. تهران، ماجد، ۱۳۷۵، ص. ۲۷۲
۳. علی اصغر کاظمی. زنجیره تنازعی در سیاست و روابط بین‌الملل. تهران، قومس، ۱۳۷۰، ص. ۷۵
۴. کی. جی. هالستی. مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل. ترجمه بهرام مستقیم و مسعود طارم سری. چاپ سوم، تهران، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ص. ۳۳
5. Karen Mingst. *Essentials of International Relations*. New York: W.W. Norton & Company, 1999), pp. 89-90
۶. حسین سیف‌زاده. نظریه پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالیهای فکری. چاپ دوم، تهران، سمت، ۱۳۷۹، ص. ۲۱۹-۲۲۰
۷. فرد سعیدی، محمد. «نظام بین‌المللی معاصر: طرح مسأله». روابط بین‌الملل (ویژه نظام‌های بین‌المللی). ۱۳۵۸، ش ۱۱ و ۱۲ (سال ۱۳۵۷ و بهار ۱۳۵۸) ص. ۸۱۰
۸. همان، ص. ۹
9. Stanley Hoffmann, "International Systems and International Law", In Klaus Knorr & Sidney Verba (ed.). *The International System: Theoretical Essays*. (Princeton: Princeton University Press, 1964, 4th Printing), p. 207
۱۰. احمد نقیب‌زاده. نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل. تهران، نشر قومس، ۱۳۷۳، ص. ۹۲
۱۱. امیر محمد حاجی یوسفی. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای ۲۰۰۱-۱۹۹۱. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴، صص. ۲۲-۲۳ و ۴۷
12. Kenneth Waltz. *Theories of International Politics*. (New York: Random House 1979), p. 18
۱۳. حسین سیف‌زاده. نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل. تهران، سفیر، ۱۳۶۸، صص. ۷۲-۸۵
۱۴. ر.ک. به محمود سریع‌القلم. روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل. تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۰، صص. ۲۰۱-۲۰۲
- Hedley Bull. "International Theory: The Case for A Classical Approach" in Klaus Knorr & James N. Rosenau (ed.). *Contending Approaches to International Politics*. (New Jersey: Princeton University Press, 1972, 2nd Edition), pp. 20-38
15. Waltz. *Op.Cit.*, pp. 50-59
16. Morton Kaplan "Variants on Six Models of the International System". In James N. Rosenau (ed.). *International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory*. New York: The Free Press, 1969, pp. 300-303
17. Mingst. *Op.Cit.*, p. 92
18. *Ibid.*, pp. 100-102
19. *Ibid.*, pp. 90-91

دگرگون شود).

۵. اثر بازیگران بر نظام بین‌الملل (در حالت پایداری نظام بین‌الملل، این نظام است که روی بازیگران اثر می‌گذارد ولی در دوره گذار این بازیگران هستند که بر نظام اثر می‌گذارند).
۶. بی‌ثباتی در نظام بین‌المللی دوره گذار.
۷. صف‌بندی کشورهای قدرتمند در برابر یکدیگر و همچنین بروز صف‌بندیهای تازه.
۸. بروز کشمکشها و بحرانهای تازه و حل کشمکشهای

پیشین.

۹. ظهور و فروپاشی یا ادغام و تجزیه دولتها

این پرسش ممکن است پیش آید که کسانی که دوران کنونی را دوران گذار می‌دانند چگونه آن را با وضع کنونی که آمریکا را بیش از يك دهه به عنوان قطب برتر نمایان ساخته است (که البته برای بیشتر کشورها نیز واقعیتی انکارناپذیر است) توجیه می‌کنند؟ به نظر می‌رسد آنچه «هانسن» در کتاب خود بیان می‌کند پاسخ به این پرسش باشد. او می‌نویسد که فرآیند سیاست در يك وضع تك قطبی را نباید با خود تك قطبی بودن اشتباه کرد. زیرا در این فرآیند ممکن است پستی و بلندیهایی رخ دهد. افزون بر آن آثار دگرگونی سیستمی متکی به ویژگیهای خاصی است. لازم است به سه پدیده توجه شود. نخست باید دید کدام يك از عناصر ساختاری دستخوش دگرگونی هستند. دوم اینکه چه قطبیتی جایگزین قطبیت پیشین خواهد شد که در اینجا گذار از نظام دو قطبی به تك قطبی است و سوم دگرگونی در قدرتهای بزرگ است.^{۵۶} مدت دوران گذار از نظام بین‌الملل پیشین به نظام تازه از گذشته تا امروز متفاوت بوده است. گاهی این مدت بسیار کوتاه است که از آن به دوران گذار کم‌مدت (Mini-Transition) یاد می‌کنند. پاره‌ای پژوهشگران با بررسی تاریخ نظمها و نظامهای بین‌المللی گذشته بر این باورند که مدت يك دوره گذار برابر با يك چهارم مدت نظام بین‌المللی است که پس از آن پدید می‌آید.^{۵۷}

(ادامه دارد)

پانویسها:

۱. حسین سیف‌زاده. مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی. چاپ دوم. تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، ص. ۱۲۸

- www.pinr.com/report.php?ac=view-printable & report-id=297 & langu'age - id=1
۳۹. ابو محمد عسگر خانی. رژیم‌های بین‌المللی. (تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳)، ص. ۵۱
40. Richard N. Rosecrance. "Bipolarity, Multipolarity and the Future" In James N. Rosenau (ed.), **International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory**. (New York: The Free Press, 1969), pp. 325-327
41. Wohlforth, **Op. Cit.**, p. 39
۴۲. جیمز دوئرتی و رابرت فالتز گراف. نظریه‌های متعارف در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲، ج. ۱، ص. ۲۵۴
43. Wohlforth, **Op. Cit.**, p. 34
44. Charles Krauthammer. "The Unipolar Moment Revisited". **National Interest**. (Washington D.C.: The Nixon Center, Winter 2002/2003), pp. 5-6
۴۵. ر.ک. به‌علی اصغر کاظمی. پیشین، ص. ۹۲ و John Spanier. **Games Nations Play: Analyzing International Politics**. (New York: Praeger Publishers, 1974, 4th Edition), pp. 81-101
46. David Long. "The Euro and the Transformation of International Relations". **Europe- Russia Working Papers**. (Ottawa: The Center for European Studies and The Institute of European and Russian Studies, Carleton University, March 2001), Vol. 1, No. 2, pp.3-5
47. Birthe Hansen. **Unipolarity and The Middle East**. Richmond: Curzon Press, 2000, p. 69
48. **Ibid.**, p. 71
49. **Ibid.**, p. 12
50. Waltz. **Op. Cit.**, p. 185
51. Phillip C. Saunders. **Foreign Policy and International Transitions: The Case for Foreign Policy Paradigms**. (Washington D.C.: International Studies Association, 1999), [www.ciaonet.org/ isa/ sap01/](http://www.ciaonet.org/isa/sap01/)
52. **Ibid.**, p. 2
53. **Ibid.**, p.2
54. **Ibid.**, p 8
55. **Ibid.**, p. 9
56. Hansen, **Op. Cit.**, p. 13
57. Robert M. Cutler. **The Complex Evolution of International Orders and The Current International Transition**. (September 2000), www.robertcutler.org/ar00ijhd.htm
20. **Ibid.**, p. 91
21. **Ibid.**, pp. 102-104
22. William D. Coplin. **Introduction to International Politics: A Theoretical Overview**. (Chicago: Markham Publishing Company, 1971), pp. 299-304
23. **Ibid.**, pp. 304-310
24. **Ibid.**, pp. 310-315
25. Buzan, Barry & Little, Richard. "International Systems in World History: Remarking the Study of International Relations". in Stephen Hobden & John M. Hobson (ed.). **Historical Sociology of International Relations**. Cambridge: Cambridge University Press, 2002, pp. 200-201
26. **Ibid.**, Chapter 10
27. **Ibid.**, p. 201
۲۸. جوزف فرانکل. روابط بین‌الملل در جهان متغیر. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص. ۲۰۹
۲۹. کارل دوپچ و دیگران، پیشین، ج. ۱، صص. ۲۷۰-۲۶۹
۳۰. ای.ف.ک. ارگانسکی. سیاست جهان. ترجمه حسین فرهودی چاپ دوم، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص. ۳۵۵)
31. John H. Hertz. "The Territorial State Revisited: Reflections on the Future of the Nation-State". In James N. Rosenau (ed.). **International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory**. New York: The Free Press, 1969, pp. 78-79
۳۲. بروس راست و هاروی استار. سیاست جهانی: محدودیتها و فرصتهای انتخاب. ترجمه علی امیدی، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، صص. ۱۳۸-۱۳۹
33. Raymond Aron. **Peace and War: A Theory of International Relations**. Tr. By Richard Howard & Annette Baker Fox. (London: Weidenfield and Nicolson, 1966), pp. 136-137
۳۴. بروس راست و هاروی استار، پیشین، صص. ۱۵۴-۱۳۸
35. Luke McNerney. "Unipolarity in Post-Cold War International Politics". in **Global Topics**. (Manchester: Center for International Affairs of the New Hampshire Institute of Politics at Saint Anselm College, 2002), Vol. 1, pp. 1-4
36. William C. Wohlforth. "The Stability of a Unipolar World". In **International Security**. (Massachusetts: The MIT Press Journals, Summer 1999), Vol. 24, No. 1, p.5
37. **Ibid.**, pp. 7-8
38. Federico Bordonaro. **Great and Medium Powers in the Age of Unipolarity**. (Chicago, Illinois: The Power and Interest News Report, May 2005)